هو العلیم

دقت در تغذیه و پرهیز از وسواس در سلوک

روزی پاک و حفظ حرمت میزبان

شرح حدیث عنوان بصری ـ کیفیت تغذیه در مکتب

عرفان ـ جلسه ۱۸۶

بیانات

آیت الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلّى الله على سيّدنا و نبيّنا ابى‌القاسم محمّد

و على اهل بيته الطّاهرين

و اللّعنة على اعدائهم اجمعين

در جلسهٔ قبل صحبت راجع به کیفیت تغذیه و تأثیر آن در حال و هوای انسان بود. تا آنجایی که در ذهنم هست مسئله به اینجا رسید که سالک باید نسبت به تغذیهٔ خود دقت کند و هر چیزی را که تمایل داشت، نباید آن را مصرف کند، بلکه باید ببیند که چه چیزی به صلاح او است و چه چیزی برای سلامتی و آمادگی ذهن و فکر جهت رشد و ترقی او لازم است. این مسئله، قدری جای صحبت دارد.

نظر بنده این بود که راجع به کیفیت تغذیه، مقداری بسط کلام بدهیم و صحبت کنیم ولی با توجه به اطلاع و آگاهی دوستان و افراد، به‌خصوص

در این زمانه که خصوصیات و خواص اشیاء در اختیار عموم قرار می‌گیرد و به اطلاع آنها می‌رسد، شاید این مسئله چندان ضرورتی نداشته باشد، لذا به نظر رسید که فقط به آن جنبه‌هایی که مورد نظر است پرداخته شود و خود افراد در انتخاب کیفیت این مسئله مختار باشند.

لزوم استفاده از رزق طیّب

اگر نظرتان باشد، همان طوری‌که قبلاً عرض کردیم، دو مسئلهٔ مختلف را در روش و مرام بزرگان، چه ائمه علیهم‌السلام و چه اولیاء الهی، مشاهده می‌کنیم و باید بین این دو مسئله جمع کرد: مسئلهٔ اول عبارت است از تفویضِ اختیارِ استفادهٔ از نعمت‌های الهی به افراد و اشخاص و منع از امساک و کفِّ‌نفس از استفادهٔ از نعمت‌های الهی. این یک مسئله است که خدای متعال این نعمت‌ها را برای انسان آفریده است، چه نعمت‌های نباتیه و چه نعمت‌های حیوانیه، استفادهٔ از مواشی و هم‌چنین استفادهٔ از سایر نعمت‌هایی که برای بقاء حیات و دوام عمر ضرورت دارد و لازم است. آیهٔ شریفه هم

نسبت به این مسئله دلالت دارد: ﴿قُلۡ مَنۡ حَرَّمَ زِينَةَ ٱللَّهِ ٱلَّتِيٓ أَخۡرَجَ لِعِبَادِهِۦ وَٱلطَّيِّبَٰتِ مِنَ ٱلرِّزۡقِ﴾؛[1] ﴿ٱلطَّيِّبَٰتِ مِنَ ٱلرِّزۡقِ﴾ یعنی هر چیز طیب و پاکیزه‌ای که هم از نقطه‌نظر معنوی و فقهی و شرعی، طیب باشد و هم از جهت خصوصیت ظاهری و استفادهٔ انسان برای سلامتی و صحت و دوام و استمرار حیات، [مفید باشد.]

[مسئلهٔ دوم هم عبارت است از عدم استفادهٔ ائمه و اولیای الهی از بعضی از نعمت‌های مجاز الهی در موارد خاص.]

تأثیر مستقیم کیفیت تغذیه و اشتغال افراد بر صورت مثالی و ملکوتی آنها

همان‌طوری‌که در مجلس قبل عرض شد، از آنجایی که همهٔ اشیاء دارای صورت ظاهری و همین‌طور دارای جنبهٔ باطنی و مثالی هستند، شکی نیست که استفادهٔ از نعمت‌های الهی اگر به‌صورت غیرصحیح باشد، یعنی رعایت جنبه‌های فقهی و شرعی در آن نشود، قطعاً خصوصیت مثالی و برزخی

---

[1] سوره اعراف (۷) آیه ۳۲.

آنها موجب تأثیر سلبی و منفی در صورت مثالیهٔ انسان خواهد شد. افرادی که به شغل‌های غیرشرعی می‌پردازند، اگر فردی دارای چشم بصیرت باشد می‌تواند تشخیص بدهد که این فرد الآن چه کاری انجام می‌دهد. افرادی که سارق هستند صورت برزخی آنها به شکل خاصی است، افرادی که اهل ربا هستند و از اموال ربوی ارتزاق می‌کنند، صورت آنها به شکل حیوانات درنده و همین‌طور مجموعی از صور حیوانی مختلف است، چون ممکن است شخصی دارای چند صورت باشد و این مسئله عجیب است که چطور در عین اینکه شخصی فرض کنید که صورت روباه را دارد، در همان حال، صورت ببر و پلنگ را دارد و در همان حال، صورت خنزیر را دارد، این‌طور نیست که تصور آنها به یک صورت، موجب نفی صورت دیگر باشد، یعنی ممکن است شخصی فرض کنید که دارای چهار صورت از صور حیوانیه باشد، مخلوطی از این صورت‌ها باشد. و افرادی که دارای بینش باشند، صورت‌ها را تشخیص می‌دهند و از صورت‌ها می‌توانند بفهمند که این

شخص چه شغلی دارد، کسی که کشاورز است، چهرهٔ معنوی و صورت مثالی او به یک نحو است، کسی که دامدار است، فرق می‌کند، کسی که جزو عمّال ظلم است، صورت ملکوتی و صورت مثالی او مختلف است. و از اینجا انسان به خیلی از مطالب و مسائل پی می‌برد که چطور اشتغال افراد به امور ظاهری [صورت ملکوتی آنها را تعیین می‌کند!] خب پول، پول است دیگر، تفاوت نمی‌کند، وقتی که شما ده تومان دارید، این ده تومان فرق نمی‌کند که از کجا رسیده باشد، شما این ده تومان را فرض کنید که از کسب حلال به‌دست بیاورید، یا اینکه این ده تومان را از سرقت به‌دست بیاورید، یا این ده تومان را از کلاهبرداری به‌دست بیاورید، یا این ده تومان را از ارتشاء به‌دست بیاورید، رشوه بگیرید (کاری است که باید راه بیندازید اما می‌گویید تا این مقدار پول ندهی کارت را راه نمی‌اندازم! این را می‌گویند ارتشاء، رشوه گرفتن حرام است، آتش است، دوزخ است و جهیم است) و یا اینکه این ده تومان را از ربا به‌دست بیاورید، ده تومان، ده تومان است ولی صورت باطن آنها تفاوت می‌کند. همین ده تومان که

در دست شما هست، وقتی که آن شخصی که خبیر و بصیر است، به آن نگاه کند می‌گوید: «این ده تومان را از کجا آوردی، از این ده تومان دارد آتش بالا می‌رود؟!» شما می‌گویی: آقا من آتش نمی‌بینم، ده تومان است، صد تومان است، هزار تومان است، کجا آتش است؟! می‌گوید: «تو نمی‌بینی ولی من می‌بینم که این هزار تومانی که الآن در دست تو است، از آن دارد آتش بالا می‌رود، از کجا آوردی؟!» چرا ما نمی‌بینیم؟! ما که فقط یک رنگ سبز می‌بینیم، ما که فقط یک کاغذ می‌بینیم، مقداری خطوط می‌بینیم، خط می‌بینیم و...، چون ما چشم نداریم، آن کسی که چشم دارد، آن کسی که بصیرت دارد، او می‌فهمد که این پول الآن چه وضعیتی دارد.

تأثیر مثبت و منفی حال انسان بر ملکوت غذایی که آماده می‌کند

خدمت رفقا عرض کردم، یکی از دوستان می‌گفت:

به اتفاق شخصی که دارای حالاتی هم بود و از شاگردان مرحوم آقای انصاری ـ رضوان الله تعالی علیه ـ بود به منزل یکی از دوستان رفته بودیم، وقتی که چای آوردند، ایشان از آن چایی نخورد، ما خوردیم، میوه هم خوردیم. وقتی که بیرون رفتیم او گفت: «من چند دقیقه‌ای با این صاحبخانه کار دارم.» او به صاحبخانه گفت: «بیا من با شما کار دارم.» صاحبخانه هم آمد و نشست. او گفت: «آیا تو در زندگی خود مشکلی داری؟ مسئله‌ای داری؟» گفت: «بله آقا، نقاری بین ما هست، کدورتی هست.» ایشان او را نصیحت کرد که این کار و آن کار را انجام نده، مسئله برطرف می‌شود. و او هم به این نصیحت عمل کرد و خب مسئله مرتفع شد و زندگی آنها اصلاح شد. گفتند: «چرا شما از این چای میل نکردید؟» گفت: «وقتی که چای را آوردند، دیدم که این چای که درست شده است، این از روی علاقه نبوده، از روی اکراه بوده است.»

هنوز چای را نخورده و روی زمین است، ما فقط چای می‌بینیم، رنگ قرمز آن را می‌بینیم، عطری را که از آن متصاعد است، استشمام می‌کنیم، ولی او می‌فهمد، او چشم [بصیرت] دارد و می‌فهمد و می‌گوید: چایی که از روی اکراه درست شده است، این چای مضر است و ضرر دارد.

اتحاد انسان با صورت برزخی و ملکوتی اشیاء و افعال، علت تغییر صورت برزخی و ملکوتی انسان

این مسئله، مسئلهٔ مهمی است، امروزه ما به این مسائل، هیچ توجه نداریم، از هر جا که مالی به‌دست آوردیم، به هر جا که رفتیم و غذایی را خوردیم، به هر منزلی که وارد شدیم، همین‌که به‌حسب ظاهر اشکالی نداشت، به آن کفایت می‌کنیم و دیگر به سایر مسائل توجه نمی‌کنیم. خب این مسئله همین است دیگر. شغل‌هایی که انسان اختیار می‌کند، نتایجی که به‌دست می‌آورد، اموالی که به‌دست می‌آورد، همهٔ اینها دارای یک صورت برزخی هستند و این صورت برزخی با آن صورت برزخیِ انسان عجین می‌شود، مخلوط می‌شود، متحد می‌شود، وحدت پیدا می‌کند

و صورت برزخی انسان را تغییر می‌دهد، به شکلی که بعد از مدتی، اصلاً چهرهٔ فرد تغییر پیدا می‌کند!

بنابراین ما باید نسبت به این مسئله خیلی دقت کنیم. بسیاری از شغل‌ها هست که می‌پرسند: «آیا این شغل اشکالی ندارد؟» می‌گویم: نه، شرعاً اشکال ندارد، ولی خوب هم نیست که انسان در این‌گونه مسائل وارد شود.

مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ در بعضی از انواع معاملات می‌فرمودند: «این معامله همان ربا است، گرچه صورتِ ظاهر شرعی دارد و انسان نباید نسبت به این مطالب اقدام کند.»

تأثیر مستقیم کیفیت تغذیهٔ انسان بر نحوهٔ انجام عبادات و تکالیف الهی

واقعاً اینها مسئله است، خب انسان می‌بیند در نماز حضور قلب ندارد، برای نمازشب بلند نمی‌شود، با کسالت از خواب بلند می‌شود، میلش نسبت به خیلی از مسائل عبادی اُفت کرده است، در او کسالت به‌وجود آمده است، خب باید پیگیری کند و ببیند نسبت به کارها و رفتار و اشتغال و ارتباط خود، چه مطلبی از او سرزده است؟ تمام اینها اثر

مستقیم دارد و نفس ناطقهٔ انسان را به‌واسطهٔ آن صور قبیحِ خود، مشوه می‌کند و آن صورت را برمی‌گرداند.

همین نکته در مورد استفادهٔ از نعمت‌های الهی هست، نعمت‌های الهی از نقطه‌نظر حرمت، کراهت، اباحه و حلیت هم به همین کیفیت و وضعیت هستند. شما فرض کنید که وقتی که منزل رفیقتان می‌روید، اگر او را مجبور و مُکرَه کنید بر اینکه فلان غذا را برای شما درست کند، خب شاید نتواند درست کند، برای او مشکل باشد، سخت باشد که این غذا را برای شما تهیه کند، قطعاً این مسئله تاثیر خواهد داشت، این قضیه در نفْس، تأثیر سوء خواهد داشت. یا اینکه فرض کنید غذایی باشد که معلوم نیست این غذا از کجا تأمین شده است، باز در اینجا تأثیر سوء خواهد داشت. البته صحبت ما در مورد محرمات نیست که در آنجا اصلاً صحبت در جای دیگر است و بحث در آنجا نیست. ولی انسان باید نسبت به موارد مکروهه دقت بکند.

لزوم پرهیز از وسواس و لزوم حفظ حرمت افراد در عین توجه به کیفیت

البته یک مسئله هست و آن این است که نباید انسان از این نقطه‌نظر به ورطهٔ وسواس بیفتد و در هر جا که بخواهد برود سؤال کند که «آقا شما این پول را از کجا آوردید؟ شغل شما چیست؟» بلکه انسان باید فعل مسلِم و فعل مؤمن را حمل به صحت کند. و چه‌بسا در بعضی از اوقات، تفحص و تحقیق، موجب هتک احترام مؤمن بشود. مثلاً طوری بشود که شخص بگوید: «ای آقا مگر ما چه‌کار می‌کنیم که شما از این غذا نمی‌خورید و از آن استفاده نمی‌کنید؟!» انسان باید به‌نحوی عمل کند که احترام شخص محفوظ باشد، در اینجا ریزه‌کاری‌هایی هست.

الآن دو قضیه یادم آمد، قضیهٔ اول:

یک وقت شنیدم یکی از این آقایان معروف در طهران که به قدس و... معروف بود، حدود پنجاه، شصت سال پیش در بازار جلسه داشت و ظاهراً مسجد هم داشت، در مجلسی شرکت کرده بود، خود همان صاحبخانه یک شب که ما را در ماه رمضان

برای افطار دعوت کرده بود و آن موقع ما در همان منزل سابق بودیم، خودش این مسئله را برای ما تعریف کرد و گفت:

در اینجا ما همان مرحوم فلان را دعوت کردیم و دو نوع غذا هم تهیه شده بود، یکی کباب بود و دیگری هم مرغ بود، او آمد و ما دیدیم که مثل اینکه زیر عبایش دارد استخاره می‌کند که از کدام‌یك از این غذاها بخورد، بعد یکی را با دست کنار زد و یکی دیگر را جلو آورد، من متوجه بودم که در کار این شخص باید حکمت و مسئله‌ای باشد، خلاصه به او تعارف کردم که آقا چرا از این غذا میل نمی‌کنید؟ گفت: «نه من میل ندارم و از آن غذای دیگر می‌خورم.» ولی خب کارش به‌نحوی بود که مشخص بود و ما و افرادی هم که در آنجا بودند همه متوجه شدند که این شخص نسبت به کباب نظر مساعدی ندارد، لذا آنها هم نخوردند و ما یك‌خرده مکدر شدیم که آخر چرا باید این‌طور باشد؟!
مسئله گذشت، بعد من رفتم سراغ آشپزی که اینها را درست می‌کرد و از او سؤال کردم که فلانی! تو در طبخ این غذا چه‌کار کردی؟ آیا چیزی بوده؟! گفت: «چطور؟» گفتم: یك‌هم‌چنین قضیه‌ای اتفاق افتاد. گفت: «من یادم رفت که این گوشت‌ها را که گرفته بودم، آب بکشم و بعد آنها را طبخ کنم، همان‌طوری‌که از قصابی گرفته بودم، اینها را درست کردم و... .»

جایگاه استخاره در امور مشکوکی است که انسان با استشاره هم به نقطهٔ اطمینان در عمل نمی‌رسد

حالا خلاصه یا عمداً یا سهواً فراموش کرده بود که اینها را آب بکشد، و این قضیه شاید به‌خاطر این بوده است که آن شخصی که به قدس و تقوا و... معروف بود، استخارهٔ او برای استفادهٔ از این غذا بد آمده بود. خب حالا من از شما سؤال می‌کنم که شما اگر آنجا بودید چه‌کار می‌کردید؟ در یک‌هم‌چنین وضعیتی اگر انسان بداند که خلاصه احتمال این می‌رود که یکی از این غذاها شبهه‌ای داشته باشد، به ذهنش خطور کند، آیا باید تسبیح دست بگیرد و استخاره کند و بعد هم به این وضعیت [عمل کند که همه متوجه بشوند؟!] در مکتب اهل‌بیت

علیهم‌السلام این نحوه انجام دادن نیست، از کجا شما مکلف هستید بر اینکه نسبت به غذا استخاره کنید؟! اصلاً استخاره برای اینجا نیست، استخاره برای امور مشکل و مشکوکی است که انسان در انجام آن دچار حیرت است و به‌واسطهٔ استشارهٔ با خُبَرا نتواند به یک نقطهٔ مطمئنی برسد، استخاره برای آنجا است، برفرض همین استخارهٔ متعارف که استخارهٔ با قرآن یا تسبیح یا امثال‌ذلک است، اما اینکه شما در هر قضیه‌ای بخواهید [استخاره کنید، نه، این صحیح نیست.] مثلاً در اینجایی که الآن ما هستیم، خب دوتا درب دارد، یکی همین دربی که آمدیم و یکی هم درب حیاط، حالا بنده وقتی که می‌خواهم بروم استخاره کنم که از این درب بروم یا از آن درب!! استخاره اینجا جا ندارد، خب همان درب را باز کن و برو دیگر، این که دیگر استخاره ندارد. حالا برفرض ما استخاره کردیم و مثلاً این درب بد آمد و این درب خوب آمد و اتفاقاً متوجه هم بشویم که مصلحتی در اینجا بوده، باز هم این دلیل نمی‌شود که فعل خودمان را صحیح بپنداریم، این فعل غلط

است. وقتی که می‌گویند در این موارد استخاره نکنید، معنایش این است که اگر استخاره کنید، برفرض هم که در آن استخاره منفعتی باشد، این استخاره شما را در این رتبه متوقف می‌کند و شما دیگر نمی‌توانید بالاتر بروید، لذا تا آخر عمر در همین ده یا پانزده سانت باقی می‌مانید، یعنی از بیست سالگی، پانزده سانت آمدید بالا و رشد کردید، این سن شما می‌شود سی سال، چهل سال، شصت سال، هفتاد سال و صد سال و تمام می‌شود ولی آن پانزده سانت دیگر تبدیل به سی سانت نمی‌شود، سی سانت تبدیل به یک متر و... نمی‌شود، همین‌طور می‌ماند و رشد پیدا نمی‌کند. لذا گفته‌اند که نباید نفس را به این‌گونه امور معتاد کرد، انسان باید بگذرد، استخاره برای جایی است که انسان شبهه داشته باشد، قضیه مشکوک باشد و نتواند شک را برطرف کند، آنجا استخاره می‌کند.

در این قضیهٔ مذکور، فوقش اگر شما نسبت به قضیه شک دارید، دلیل ندارد که استخاره بزنید و...، نه، به‌نحوی سرتان را پایین بیندازید و به‌نحوی غذا بخورید که کسی متوجه کار شما نشود، مثلاً فرض

کنید که از کباب هم در ظرف غذایتان بگذارید، چه اشکال دارد؟ از کباب هم در ظرف خودتان بگذارید منتها حالا غذای دیگری را در کنارش بخورید، نه کسی متوجه می‌شود و می‌فهمد، و درضمن احترام صاحبخانه هم حفظ شده است، (اینها نکات خیلی دقیقی است که دارم خدمت شما عرض می‌کنم، اینها مسئله است.) نه خدای‌ناکرده احترام صاحبخانه موجب هتک قرار می‌گیرد و نه افراد متوجه می‌شوند و نه این موضوع به‌عنوان قضیهٔ غیرعادی جلوه می‌کند، چون این برای نفس خود شما هم ضرر دارد، مردم می‌گویند: «فلانی در اینجا این‌طور عمل کرده، بَه‌بَه، حاج آقای فلان این‌قدر شخص مقدسی بود که ...!» و بعد هم در کتاب‌ها بنویسند و به‌عنوان کرامت یاد کنند! اتفاقاً هیچ هم کرامت نیست و اتفاقاً خیلی ضد کرامت است، این قضیه خیلی ضد کرامت است! آنچه ما در شرع دستور داریم، عمل برطبق ظاهر است و عدم پرداختن به این‌گونه مسائلی که این‌گونه مسائل، نفس را دچار وسواسی می‌کند که حتی ضرر آن وسواس از خوردن حرام هم بدتر

است! خب انسان فعل حرام را می‌گوید که خدایا غلط کردم، توبه کردم و بعد می‌گذرد و آن اثرش ازبین می‌رود ولی وسواس را دیگر انسان می‌خواهد چه‌کار کند؟!

برگشتن نفس انسان در اثر ابتلا به وسواس

یک شب به اتفاق چند نفر از دوستان به جایی رفته بودیم، یکی از اینها وسواس داشت، آن بنده‌خدا صاحبخانه کباب درست کرده بود، این شروع کرد کباب را خوردن، یک‌دفعه دیدیم این شروع کرد سرش را به تکان دادن که «این گوشت نشسته است، مزهٔ گوشت نشسته می‌دهد!» گفتم: آخر تو از کجا مزهٔ گوشت شسته و نشسته را می‌فهمی؟! بخور بابا! این جریان در همان زمان مرحوم آقا بود. و این آدمی بود که موقع نمازظهر برای وضوگرفتن سرِ حوض می‌رفت و هفت ساعت سرِ حوض بود تا یک وضو بگیرد!! خب این چه نمازی است؟! ببینید! وسواس آدم را به اینجا می‌رساند! آن وسواس اصلاً نفس را برمی‌گرداند! آیا پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم هم موقع ظهر برای وضوگرفتن، هفت ساعت سر حوض می‌ایستاد؟! آیا امام صادق علیه‌السلام هم

برای وضوگرفتن هفت ساعت سر حوض می‌ایستاد؟! خب ای بر پدر یک‌هم‌چنین مرام و مسلک و روشی که انسان را از همه چیز ساقط کند، از زندگی ساقط کند، از توجه ساقط کند، تمام توجه نفس، فقط منعطف می‌شود به اینکه زیر ناخن آب برود! آخر چه موقعی امام صادق ناخنش را این‌طوری می‌کرد که ببیند زیرش آب رفته یا نه؟ مگر غیر از این است که ما باید آنها را در اعمال و رفتارمان، اسوه و الگو قرار بدهیم؟ آنهایی که ما را به این سمت و سو دعوت کرده‌اند، آنها می‌دانستند که اگر بخواهند این‌گونه مسائل را در اختیار ما قرار بدهند، از مقصد مانده و به راه پرداخته‌ایم و در راه می‌مانیم و مقصد همین‌طور در افق بعیده، از دسترس به دور است. [فقط فکرش در این است که] این وضو چطوری باشد و...!

لزوم اسوه و الگو قراردادن ائمه و اولیای الهی در نحوهٔ عمل به تکالیف الهی

بابا همان‌طور که آنها (ائمه علیهم‌السلام) وضو گرفتند، شما هم همان‌طور وضو بگیر، تمام شد.

اسباغ الوضوء،[1] فرمودند: انسان باید یک بار دیگر وضو بگیرد، وقتی که فهمید، تمام است، همان‌طوری‌که آنها وضو گرفتند، دیگر اینکه بیاید میان انگشت‌هایش را این‌طوری باز کند و بررسی کند که آب رسیده یا نه، خب اینها را نداریم! همان‌طوری‌که بزرگان انجام دادند و گفتند، همان‌طور انجام بدهد، آنها همین وضو را گرفتند و به اینجا رسیدند، خب ماهم همین وضو را می‌گیریم، آنها برای وضو همین‌قدر وقت صرف کردند، آنها همین مقدار آب مصرف کردند، برای یک وضو که یک بشکهٔ هزار لیتری آب مصرف نکردند، دو مشت آب، به‌اندازهٔ یک لیوان مصرف کردند. بنده با مرحوم آقا بودم، با یک لیوان و خرده‌ای، وضویشان تمام شد، اینکه دو لیوان شد یا نشد، من نفهمیدم، به‌اندازهٔ همین لیوانی که الآن در دست من است.

بنده با ایشان در عرفات بودم، در همان سفر اولی

---

[1] إسباغ الوضوء: انجام وضو به‌صورت کامل است و شامل رعایت تمام واجبات و مستحبات آن خواهد شد. و در بعضی از روایات به این قضیه اشاره شده است. (محقق)

برای اطلاع بر روایات این مطلب رجوع شود به وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۸۷ ـ ۴۹۰.

که بنده به حج مشرف شدم، حدود هفده سالم بود و اولین سفر ما بود، ظهر بود که ایشان فرمودند: «آقا سید محسن بلند شو آفتابه را بردار که برویم غسل کنیم.» آن زمان که دوش و حمام نبود، عرفات برّ بیابان بود و دستشویی‌هایی که برای غسل باشد، نبود. غسل روز عرفه هم مستحب است و انسان باید این غسل را انجام بدهد دیگر، هم‌چنین غسل شب مشعر، روز عید قربان، اینها غسل دارد دیگر،[1] ایشان فرمودند: «آفتابه را آب کن و بیاور.» یک آفتابهٔ قرمز پلاستیکی آنجا بود، من آن را آب کردم و آمدیم و از خیمه دور شدیم، صد متری که دور شدیم، آنجا ایشان فرمودند: «شما آب بریز و من دست می‌کشم.» من آب می‌ریختم و ایشان دست می‌کشیدند و غسل می‌کردند و ایشان با دو سوم آب آن آفتابه غسل کردند، یک سوم آن باقی ماند و بنده نیز با آن یک سوم دیگر غسل کردم، یعنی با یک آفتابه هم ایشان و هم بنده غسل کردیم! چون ما دیگر مثل ایشان مسائل را رعایت نمی‌کردیم.

---

[1] عوالی اللئالی، ج ۲، ص ۱۷۲ و ۱۷۳.

لزوم عدم توقف در اعمال و تکالیف الهی

بسیارخوب این غسلی که ما کردیم، ثوابش و مرضی بودن و مقرب بودن آن در پیش خدا، از مصرف کردن دو تن آبی که آن آقا برای غسلش مصرف می‌کرد، قطعاً بالاتر است! (این دو تنی را که عرض می‌کنم اشتباه نمی‌کنم و اغراق نمی‌کنم!) قطعاً از آن بیشتر مورد رضای خدا است. چرا؟ چون حرام است که انسان آب را اتلاف کند. کجا ائمه علیهم‌السلام این کارها را می‌کردند؟! کجا بزرگان این کارها را می‌کردند؟! اینها مسائل مهمی است، مسئلهٔ مهم این است که انسان این امور را به عنوان قنطره و پل برای رسیدن به مقصود در نظر بگیرد، نه‌اینکه در همین جا توقف کند و این امور را منزلگاه قرار بدهد، خطر اینجا است که این مسائل، تبدیل به موقف بشوند، تبدیل به منزلگاه و جایگاه بشوند، نتیجه اینکه شخص می‌ماند.

آقاجان پس نماز اول وقت کجا رفت؟! تو که هفت ساعت کنار حوض نشستی و بعد هم دیگر شما از ترس قضا شدن نماز، بالأخره رها کردی و رفتی! و اگر خورشید ده ساعت دیگر می‌ماند، تو هم

ده ساعت دیگر بالای حوض بودی! پس نماز اول وقت کجا رفت؟! بعد هم مگر یک‌هم‌چنین نمازی دیگر می‌تواند مُقرِّب باشد؟! تمام حواست در نماز این است که بالأخره آن وضویی که من می‌خواستم شد یا نشد؟ خب این دیگر نماز نیست، این دیگر تقرّب ندارد، این فقط پرداختن به ظاهر است.

این مسئله را شما نسبت به ادای کلمات و عبارات و اذکار در نماز، در نظر بگیرید، خود این کلمات، همه قنطره است، همه پل است، نباید ایستاد، آن کسی که فقط دنبال این است که من‌باب‌مثال این فقرهٔ در سورهٔ حمد، درست ادا شده است یا نه، این شخص نماز نخوانده است! این شخص دارد قرائتش را درست می‌کند. اگر می‌خواهد قرائتش را درست کند، پیش از نماز بیاید این کار را انجام بدهد نه‌اینکه در خود نماز بیاید قرائت را درست کند، باید قبل از نماز راجع به حروف، راجع به صوت‌ها، تمرین و تصحیح انجام بدهد، آن‌هم در حد توان نه بیشتر، خدا که بیشتر نخواسته است.

دیدگاه صحیح نسبت به نماز طواف نساء و لزوم لذت بردن از انجام این تکلیف الهی

نمی‌دانم خدمت شما عرض کردم یا نه، من چندی پیش یک جا بودم صحبت از نماز طواف شد، مخصوصاً طواف نساء که در آن خیلی مسئله است، گفت: «آقا یک سؤال از شما بپرسم؟ شما چطور نماز طواف را خواندید؟ آیا به شما تنه نزدند؟!»

گفتم: نه آقا! ما می‌رویم پشت مقام ابراهیم، هر جا که پیدا کردیم می‌ایستیم و می‌گوییم: الله اکبر، حالا هرچه بادا باد، این طرف ما زن باشد، مرد باشد [فرقی نمی‌کند ما نمازمان را می‌خوانیم.]

ـ: عجب! اگر زن هم باشد اشکال ندارد؟!

ـ: در مسجدالحرام اشکال ندارد.

(البته در هر نقطه از مکه، انسان می‌تواند نماز بخواند حتی در حالتی‌که جلوی او زن باشد، در سایر جاها نمی‌شود، باید آن حدود رعایت شود و زن پشت سر مرد باشد، فقط در مکه این قضیه استثنا شده، آن‌هم به‌خاطر یک مسئلهٔ توحیدی و یک مسئلهٔ فلسفی است که إن‌شاءالله در جای خودش اگر

خداوند توفیق بدهد عرض خواهیم کرد. در هر نقطه از مکه، چه مسجدالحرام و چه غیرمسجدالحرام، اگر در کنار مرد، زن دارد نماز می‌خواند، اشکالی ندارد، حتی اگر زن دارد جلوتر از مرد هم نماز می‌خواند، اشکال ندارد.)

ـ: شما هیچ تشویشی ندارید؟!

ـ: نه.

ـ: چه سوره‌هایی می‌خوانید؟

ـ: در نماز طواف گاهی سورهٔ هل اتی[1] می‌خوانم، گاهی سورهٔ فجر می‌خوانم.

ـ: آیا همین سور را می‌خوانید؟!

ـ: بله، خب چه اشکال دارد که انسان نماز طوافش را با سوره‌های بلند بخواند؟! من در یکی از این نمازها سورهٔ إسراء را خواندم؛ ﴿سُبۡحَٰنَ ٱلَّذِيٓ أَسۡرَىٰ بِعَبۡدِهِۦ لَيۡلٗا مِّنَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ إِلَى ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡأَقۡصَا ٱلَّذِي بَٰرَكۡنَا حَوۡلَهُۥ لِنُرِيَهُۥ مِنۡ

[1] سوره دهر یا انسان، هفتاد وششمین سوره از قرآن کریم.

ءَايَتِنَآۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ﴾[1] و تا الآن هیچ نمازی به‌اندازۀ نماز طواف به من لذت نداده است!

حالا آیا این نماز، نماز است یا اینکه در حال اضطراب و تشویش و... باشد؟!

من یکی از افراد و آقایان را دیدم، حالا اسم نمی‌برم، که در دو متری من ایستاده بود و داشت می‌لرزید وقتی که می‌خواست نماز بخواند! در حالی‌که قبلاً رعشه نداشت، نمی‌دانم چرا در آنجا رعشه گرفته بود؟! انگار زمین لرزه و زلزله آمده بود! می‌خواستم بگویم: آقا مگر در اینجا چه شده؟! آیا می‌ترسی که زنت به تو حرام بشود؟! خب بشود، اشکال ندارد، حالا یک‌خرده هم زنت به تو حرام بشود، طوری نیست.

در حالتی‌که شما کدام نقطه از زمین را پیدا می‌کنید که ارتباط و اتصال انسان در آنجا از مسجدالحرام قوی‌تر باشد؟ کجا را پیدا می‌کنید؟!

---

[1] سوره إسراء (۱۷) آیه ۱. الله شناسی، ج ۱، ص ۲۲۰:
«پاک و منزّه است آن خدایی که در شبی بنده‌اش را سیر داد از مسجد الحرام تا مسجد اقصی، آنجا که ما اطراف و جوانبش را برکت داده‌ایم، برای آنکه به آن بنده آیات خودمان را نشان بدهیم. حقّاً و تحقیقاً اوست یگانه شنوا و یگانه بینا».

کجا این نقطهٔ ربطیه و این تعلق نفس به مبدأ می‌تواند قوی‌تر از پشت مقام ابراهیم و روبروی کعبه باشد؟! ما داریم به انحراف می‌رویم، به‌خلاف آنچه موالیان ما دستور دادند، داریم حرکت می‌کنیم، داریم به‌خلاف می‌رویم!

وقتی که می‌روید نماز طواف می‌خوانید، اشکال ندارد که سوره‌های بلند بخوانید، سورهٔ إسراء بخوانید، سورهٔ حدید بخوانید، سورهٔ حشر بخوانید، (البته در صورتی‌که مزاحم کسی نشوید، چون بهتر است که رعایت افراد هم بشود، اگر ازدحام بود، به‌خاطر رعایت افراد، سوره‌های کوچک‌تر را بخوانید.) آن‌وقت ببینید چه مزه‌ای دارد! چه کیفی دارد! چه لذتی دارد که شما آمدید در اینجا و خلاصه در یک‌هم‌چنین مقامی دارید مرتب این حلقهٔ ارتباط را تنگ‌تر می‌کنید و خود را در این فضای بارقه‌های جمالیه و نورانیِ ربوبی، مسغرق می‌کنید! چرا زودتر می‌خواهید از این حلقه بیرون بیایید؟! برای چه؟! وقتی که شما با محبوبی خلوت کردید، آیا تابه‌حال هیچ به این فکر افتادید که این ده دقیقه، بیست دقیقه

زودتر تمام شود یا اینکه نه، می‌گویید: ای کاش قدری کش پیدا کند، یک ساعت، دو ساعت، سه ساعت، چهار ساعت، ده ساعت بشود؟! اما وقتی که انسان در فضای اختناق قرار می‌گیرد می‌گوید: ای کاش این مسئله زودتر اختتام پیدا کند و خلاصه برای ما گشایشی پیدا شود. باید این دیدگاه را در اینجا مورد توجه قرار داد.

خب حالا فرض کنید که ما مکلف به این هستیم [که مثلاً نسبت به تغذیه این دقت را انجام بدهیم و از هر جایی هر غذایی را نخوریم، اما] وقتی که ممکن است به‌واسطهٔ این عمل، احترام یک مؤمن خدشه‌دار شود و یا برای او شکستگی دل پیدا شود، قلبش بخواهد بشکند، در آنجا به چه کیفیتی باید عمل کرد؟

راهیابی انسان به مقصود در اثر متابعت از اولیای الهی

بیان خصوصیاتی از فرهاد میرزا صاحب کتاب زنبیل

مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌فرمودند:

یکی از علمای بزرگ کرمانشاه در زمان فرهاد میرزا بوده است، ...

(فرهاد میرزا فرزند عباس میرزا و نوهٔ فتحعلی‌شاه قاجار بود، فتحعلی‌شاه بچه زیاد داشت و بحمدالله مرد موفقی بود و اوقاتش به بیکاری نمی‌گذشت و گویندهٔ **لااله‌الاالله** را زیاد می‌کرده! صادراتش زیاد بوده! بچهٔ پادشاه هم که معلوم است چه درمی‌آید! ولی فرهاد میرزا خوب بوده، اهل علم بوده، هم درس طلبگی خوانده بود و هم هیئت و ریاضی خوانده بود و ریاضیدان بوده، در تاریخ هم یدی داشته، خلاصه فرد باسوادی بوده است. او مدتی هم نزد یکی از بزرگان در کرمانشاه تحت تربیت بوده و حالاتی هم داشته، او کتاب‌هایی هم دارد و از جمله کتاب‌های او کتاب زنبیل است که مطالب مختلف و مفیدی در آن هست.)[1]

---

[1] مطلع انوار، ج ۱، ص ۲۵:
«مرحوم علّامه طهرانی ـ رضوان الله علیه ـ از زمان تشرّف به قم جهت تحصیل در معارف اسلامی و علوم اهل‌البیت علیهم‌السّلام همواره دفترچه‌ای کوچک در جیب خود داشتند تا چنانچه در طی شبانه‌روز در وقت مطالعه کتب و یا ملاقات با بزرگان و حتّی افراد عادی، به مطلبی طُرفه و بدیع برخورد می‌کردند آن را یادداشت و ثبت می‌نمودند و از آنها در سخنرانی‌ها و مجالس و تألیفات خود استفاده می‌کردند؛ و این سنّت تا آخر حیات ایشان ادامه داشته است.
البته این سنّت در احوال بسیاری از بزرگان به چشم می‌خورد، مانند: خزائن مرحوم نراقی و کشکول شیخ بهائی و مثنوی طاقدیس و زنبیل حاج فرهاد

ایشان (فرهاد میرزا) نقل می‌کند: «وقتی که من در کرمانشاه بودم در یک مجلس افطاری در منزل یکی از تجار کرمانشاه شرکت کردم و کنار این عالم بزرگ که او را هم دعوت کرده بودند، نشستم (اسمش را فراموش کرده‌ام، ظاهراً مرحوم کرمانشاهی بوده که از افراد اهل دل و اهل باطن بوده است و خیلی هم مورد نظر و توجه بوده، و مردم از او کرامات و امور خارق عادت، خیلی نقل می‌کنند) غذا را که آورند وقتی که داشتم برای خودم برنج می‌کشیدم یك‌مرتبه چیزی در برنج مشاهده کردم، یك چیز سیاهی، به تصور اینکه شاید این فضلهٔ موشی باشد، یك‌مرتبه گفتم: خلق‌الله! نخورید! نخورید که این برنج احتیاط دارد و من چیزی پیدا کردم، ...»

حالا اینجا دنگش گرفته بود که حکم شرعی بیان کند و تکلیف تعیین کند! خب بابا حالا خودت نخور، کنار بگذار، فرض کنید که آن غذا و خورشت را با نان بخور، بگو: الآن من حالم اقتضا می‌کند که این خورشت را با نان بخورم، انسان می‌تواند هزار قِسم بهانه بیاورد، مسئله را به هزار قسم، موجه جلوه بدهد، دلیلی ندارد به‌نحوی انجام بدهد که خدای‌ناکرده مسئلهٔ خطیرتری در اینجا پیش بیاید. اینها نکاتی است که بزرگان برای ما بیان کردند و به‌عنوان دستور در امور مختلف، از جمله در تغذیه و در مسائل دیگر برای ما بیان کردند و انسان باید مراعات این قضایا را بکند و بداند که رضای الهی در

میرزا و غیره که هر کدام به نوبه خود دارای مطالبی راقی و نکته‌هائی دلنشین و تُحَفی ثمین می‌باشند، و از سعه علمی و مرتبت روحی و افق معنوی نویسنده حکایت می‌نمایند؛ و چه بسا انسان در همین نوشتارها و مطالب متفرّقه به پاره‌ای از مسایل و رموزی دست می‌یابد که نظیر آن را در تألیفات مدوّنه و کتب مرسومه آنها نمی‌تواند پیدا کند.»

مرحوم علامه طهرانی در مواضع مختلفی از کتاب زنبیل مرحوم فرهاد میرزا مطالبی را آورده‌اند:

مطلع انوار، ج ۷، ص ۳۹؛ ج ۹، ص ۲۰۲؛ ج ۱۰، ص ۳۱۲؛ ج ۱۱، ص ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۷۰؛ مهر تابناک، ص ۳۱۲ مطالبی را آورده‌اند. (محقق)

چیست. اینهایی که به این مسائل پرداختند، اینها در راه ماندند و مقصد را گم کردند، انسان باید راه را پیدا کند.

جریان ردالشمس توسط امیرالمؤمنین علیه‌السلام و بیان رمز و راز این مسئله توسط مرحوم علامه طهرانی

خیلی عجیب است! یک وقت من صحبت مرحوم آقا را می‌شنیدم، از طریق همین نوارهایی که از مرحوم آقا هست، با یکی از دوستان در جایی می‌رفتیم، ایشان گفت: «آقا می‌خواهید گوش بدهید؟» چون نیم ساعت تا سه ربع ساعت، مسافت بود، گفتم: نوار را بگذارید گوش می‌دهیم، ایشان (مرحوم آقا) داشتند این صحبت را می‌کردند که «پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم، سرشان روی عبا یا پای امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود و خوابشان برده بود و امیرالمؤمنین نماز عصرشان را نخوانده بودند.»[1] ببینید اینها همه در یک راستا است و در یک راستا، شکل می‌گیرد. «دیدند که نماز دارد قضا

---

[1] انوار الملکوت، ج ۱، ص ۱۲۳.

می‌شود و پیغمبر هم بلند نمی‌شوند...»

خب چه باید کرد؟ اگر ما باشیم چه می‌کنیم؟ می‌گوییم: خب نماز عصر است و واجب است و بایستی که پیغمبر را بیدار کرد! خب یک ساعت خوابیده، نیم ساعت خوابیده، حالا فوقش بیدار بشود، چه اشکال دارد؟ دوباره بخوابد، ولی خب نماز ما دارد قضا می‌شود! چون اگر نماز ما قضا شود، عرش و ملکوت خدا به‌هم می‌ریزد! اصلاً تمام عالم، همهٔ امورش مختل می‌شود! جبرائیل دیگر نمی‌فهمد که چه کند! همه معطل هستند که نماز مثل منی بالا برود و آنها تحویل بگیرند و به عرش خدا ببرند و به خدا هدیه کنند که خدایا ببین بندهٔ تو، سر پیغمبر را به‌خاطر اینکه نمازش قضا نشود، کنار گذاشت! ببین این بنده‌ات چنین مقامی دارد! تمام ملائکه صف به صف ایستاده‌اند و دارند نگاه می‌کنند به اینکه ما خیرِسرمان نمازمان را بخوانیم و اینها بگیرند و بالا به پیشگاه پروردگار ببرند! خب ما اگر باشیم، این کار را می‌کنیم، می‌گوییم: نماز عصر واجب است، و بیدار کردن پیغمبر هم که حرام نیست! خب بیدارش می‌کنیم، عیب ندارد، چه اشکال دارد که بیدارش

کنیم؟

ولی امیرالمؤمنین علیه‌السلام این کار را نکرد، حالا شاید هم امیرالمؤمنین نمازشان را نشسته خوانده باشند، ما که نمی‌دانیم، نماز را به هر کیفیت می‌شود خواند، الآن بیدار کردن پیغمبر خب خودش محذوری است، البته ما در روایت نداریم که حضرت نماز را نشسته خواندند، حالا ما اصلاً بنا را بر این می گذاریم که حضرت نماز را نخواندند و غیر از حالت ایستاده هم نمی‌شود نماز را خواند، بسیارخوب امیرالمؤمنین حساب می‌کنند که آیا بیدارکردن پیغمبر و خواندن نمازی که تکلیف است، اهمیت آن بیشتر است یا اینکه نه، پیغمبر را بیدار نکند چون ضرری که در اینجا متوجه انسان است که رسول خدا را بیدار کند و او را از این راحتی و حالت آرامش و آسایشی که الآن برای او حاصل شده است، درآورد، این ضرر بیشتر و مهم‌تر است؟ اینجا است که آن شمّ عرفانی و نور الهی و بصیرت باطنی به کمک فقه تخصصی و اجتهادی و استنباط می‌آید و برای انسان و برای یک مجتهد آن حکم واقعی الهی

و حکمُ‌الله را روشن و تبیین می‌کند. اما آنهایی که این بصیرت و نور را ندارند، می‌گویند: پیغمبر را بیدار کن، بیدارکردن پیغمبر فوقش مکروه است، حرام که نیست، پیغمبر را بیدار کن. از آن‌طرف هم خواندن نماز عصر، می‌شود واجب، و در تقابل و تعارض بین مکروه و واجب، قطعاً الزام واجب اشدّ و اقوای از نهی در مکروه است. ولی مرحوم آقا چه فرمودند؟ مرحوم آقا فرمودند: «امیرالمؤمنین در اینجا می‌بیند اصل نماز الآن در کنار او خفته است، حقیقت نماز در کنار او خفته است.» انسان نماز را برای چه کسی می‌خواند؟ برای اینکه به رسول الله تقرب پیدا کند، آن‌وقت ما بیاییم و رسول خدا را از این حال استراحت و آسایش درآوریم که نماز بخوانیم! چه‌بسا حالا پیامبر سردرد بگیرد و موجب ناراحتی او بشود و یا...، بالأخره ما که خبر نداریم، اصلاً می‌گوییم که هیچ‌کدام اینها هم نیست، همین‌قدر که این حالتی را که الآن رسول خدا در آن حالت آسایش گرفته است، این حالت را از او بگیریم برای اینکه نماز بخوانیم! [این نماز درقبال آن سلب آرامش پیامبر، ارزشی ندارد.] در اینجا خیلی مسائل برای

انسان روشن می‌شود، این قضیه فقط اختصاص به رسول خدا پیدا نمی‌کند، افق‌های خیلی وسیعی از بصیرت و تفقه واقعی و حقیقی برای انسان باز می‌شود.

امیرالمؤمنین فرمودند: «هزار سال نماز من قضا بشود، خب بشود، اما یک ثانیه رسول خدا از این حال درنیاید.» این را من دارم می‌گویم، هزار سال نماز قضا بشود ولی رسول خدا یک ثانیه از این حال درنیاید، و همین کار را هم کرد، یک مرتبه پیغمبر از خواب بیدار شدند (ببینید، همهٔ این نقطه‌ها باهم پیوند می‌خورد) و فرمودند: «یا علی نماز خوانده‌ای؟ حضرت عرض کردند: «نه نخوانده‌ام»، پیامبر فرمودند: «خب چرا من را بیدار نکردی؟» صد سال هم بگذرد من شما را بیدار نمی‌کنم، هزار سال می‌خواهد نماز من قضا بشود (اینها را من دارم می‌گویم، حالا حضرت چه جواب دادند نمی‌دانم) خب بشود، من شما را بیدار نمی‌کردم، پیامبر فرمودند: «عیب ندارد، حالا بلند شو و نمازت را ادا کن.» حالا اگر حضرت بلند می‌شدند و می‌خواستند

نماز را بخوانند، نماز قضا می‌شد، خب حضرت می‌بایستی بروند وضو بگیرند و...، پیامبر فرمودند: «حالا برای این کاری که کردی بیا و خورشید را برگردان و نماز را به‌طور ادا بخوان تااینکه همهٔ مردم سرّ این عمل تو را بدانند که این سرّ عمل باعث می‌شود که انسان خورشید را برگرداند!» و ایشان (امیرالمؤمنین) خورشید را برمی‌گردانند.[1]

البته این برگرداندن خورشید که کار امیرالمؤمنین نیست، این کارِ بچه‌مکتبی‌های علی است، امیرالمؤمنین ننگش است که بیاید این کارها را انجام بدهد و خورشید را برگرداند و سماوات را نگه دارد و...! مگر آصف برخیا این کار را انجام نداد؟ مگر آصف برخیا خورشید را برنگرداند؟[2] مگر آصف برخیا تخت بلقیس را به یک چشم به‌هم زدن حاضر نکرد؟![3] آصف برخیا از نظر قدرت روحی و ظهور

---

[1] إثبات الهداة، ج ۱، ص ۲۷۵؛ الوافی، ج ۲۶، ص ۳۸۶.

[2] . من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۰۲ و ۲۰۳؛ الإرشاد، ج ۱، ص ۳۴۶ و ج ۲، ص ۳۸۵؛ الکافی، ج ۴، ص ۵۶۲؛ الهدایة الکبری، ص ۱۲۳.

[3] سوره نمل (۲۷) آیه ۴۰: ﴿قَالَ ٱلَّذِی عِندَهُۥ عِلۡمٞ مِّنَ ٱلۡكِتَٰبِ أَنَا۠ ءَاتِيكَ بِهِۦ قَبۡلَ أَن يَرۡتَدَّ إِلَيۡكَ طَرۡفُكَ فَلَمَّا رَءَاهُ مُسۡتَقِرًّا عِندَهُۥ قَالَ هَٰذَا مِن فَضۡلِ رَبِّی لِيَبۡلُوَنِیٓ ءَأَشۡكُرُ أَمۡ أَكۡفُرُ وَمَن شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشۡكُرُ لِنَفۡسِهِۦ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّی غَنِیّٞ كَرِيمٞ﴾؛ امام شناسی، ج ۴،

اسماء الهی در نفْس او، آن‌طوری که امام صادق علیه‌السّلام می‌فرمایند: «یکی داشت و ما اهل‌بیت هفتاد و دو برابر داریم»، یعنی در جریان حضور در مشیت الهی، در یک استعداد قرار داشت، در یک هفتاد ودوم قرار داشت و با این یک هفتاد ودوم توانست خورشید را برگرداند، تخت بلقیس را در یک چشم به‌هم زدن بیاورد و در تمام کواکب و افلاک بتواند تصرف کند! خدا مادهٔ مخلوقات را در اختیار حضرت آصف برخیا به‌واسطهٔ این یک اسم قرار داد، امام صادق می‌فرمایند: «ما هفتاد و دو برابر داریم»، اصلا چه می‌شود؟! این اصلا یعنی چه؟! بعد حضرت می‌فرمایند: «شیعیان ماهم مانند ما خواهند بود!»[1] پس معلوم می‌شود اینها برای کیست؟ این

ص ۱۱۰:

«و اما آن کس که به علم کتاب فی الجمله آگاهی داشت (یعنی آصف بن برخیا که وصی و وزیر حضرت سلیمان بود) گفت: "من تخت بلقیس را قبل از یک چشم به‌هم زدن در حضورت می‌آورم." چون سلیمان دید که تخت بلقیس در حضورش قرار دارد گفت: "این از فضل خدای من است که می‌خواهد مرا بیازماید که آیا شکر نعمت او می‌کنم یا آنکه کفران نعمتش به جای می‌آورم".»

[1] البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۱ و ۸.

جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۴، ص ۱۰۸ ـ ۱۱۱؛ افق وحی، ص ۱۶۷ ـ ۱۷۱.

بچه‌مکتبی‌ها، از این مسائل دارند.

خب امیرالمؤمنین علیه‌السّلام به مسئله رسیده، به حقیقت قضیه رسیده و به باطن دین رسیده و این نماز را منزلگاه قرار نداده است بلکه پل و قنطرهٔ برای رسیدن به مقصود قرار داده است.

[حالا برگردیم به ادامهٔ جریان فرهاد میرزا:]

این جناب فرهاد میرزا که در کنار این مرد بزرگ نشسته بود، صدا کرد که آی مردم در این برنج، فضله هست، یک‌دفعه همه متوجه شدند و نگاه کردند و او گفت: «بیایید ببینید، آقا این‌هم نشانه‌اش، و آن اینکه الآن این فضلهٔ موش در اینجا هست، همهٔ برنج‌ها نجس است و آن را کنار بگذارید و نخورید!» صاحبخانه آمد، ناراحت، متوحش! همه گفتند که «عجب» و خلاصه زمزمه شد و...!

خب این کار خیلی غلط است، خیلی بد است دیگر! اما اَمثال این عالم بزرگ، اینها افرادی هستند که مربی نفوس هستند و روشِ سلوک را اینها به انسان یاد می‌دهند، ببینید این عالم بزرگ چه‌کار کرد، یک‌مرتبه ایشان فرمود: «ایشان (فرهاد میرزا) اشتباه کرده است، مسئله این نیست، این فضلهٔ موش از

ریش خود او داخل این ظرف برنجش افتاده است!»
دستش را زیر ریش فرهاد میرزا گرفت و گفت: «نگاه
کنید» و یکی‌یکی مرتب فضلهٔ موش از این ریشش
درآمد! یک، دو، سه! حالا مثل اینکه ریش او انبار
بوده! مگر چندتا موش ریش او را تبرک کرده
بودند؟! «ببینید اینها از ریش خودش افتاده و حالا
گردن صاحبخانهٔ بیچاره گذاشته است!» بعد رو کرد
به او و گفت: «حالا حالت جا آمد؟ دیگر صدایت
درنیاید! این دفعه اگر آمدی سرت را پایین بینداز،
حالا خودت نخور، چه‌کار داری که داری آبروی
صاحبخانه را می‌بری؟!» بعد فرهاد میرزا تسلیم او
شد و بیعت کرد و گفت: «نوکرتیم، مخلصتیم، بیا و
ما را آدم کن.» لذا وقتی که از او می‌پرسیدند که «از
کجا به این مقامات رسیدی؟» می‌گفت: «آن شب من
را به اینجا رساند، آن شب آن بزرگ من را آدم کرد و
من پیگیر شدم و به این مسائل رسیدم.»

ببینید! این مرد بزرگ، تیز بوده است، رِند بوده،
فهم داشته، والاّ اگر ما بودیم، یعنی ما با این فقه
ظاهری، چه‌کار می‌کردیم؟ می‌گفتیم: بله، بهتر است

که احتیاط شود و این برنج خورده نشود! حالا بیچاره صاحبخانهٔ بدبخت باید با شرمندگی و خجالت و... با افراد مواجه بشود! تفاوت دو مکتب این است؛ این مکتب، مکتب حفظ حرمت و احترام و شخصیت مؤمن است اما مکاتب دیگر، نه، اقتصار و توقف بر ظاهر و سکون بر ظاهر و ظاهر را منزلگاه قراردادن. این مسئله هست.

تغییر ملکوت غذای مشتبه، در اثر صدقه دادن

لذا من گفتم که در اینجا این مسئله را از باب نمونه خدمت رفقا عرض کنم که این‌طور نیست که انسان وقتی که هر جا می‌رود، اول بنشیند سؤال کند که «این مال را از کجا آورده‌ای؟ این غذا را از کجا آورده‌ای؟» این زشت است، این غلط است، انسان باید حمل بر صحت کند. بله، اگر واقعاً در یک مورد مشکوک بود، خودش تمهیدی بکند و از آن غذا نخورد یا اگر مجبور شد و دید که ممکن است که حرمت شخص بشکند و احترام او مخدوش شود، بخورد و پولش را برود صدقه بدهد، نیت می‌کند و این پول را به‌عنوان صدقه کنار می‌گذارد و بعد

می‌خورد و هیچ اشکالی هم دیگر در اینجا پیش نمی‌آید، چون همان موقع که نیت می‌کند و این مال را در نفسش خارج می‌کند، ملکوت غذای او تغییر پیدا می‌کند و عوض می‌شود؛ تا الآن یک صورت دیگری داشت ولی الآن یک‌دفعه صورتش برمی‌گردد.

پس به این راحتی آمدند و راه ما را درست کردند، مسیر ما را مشخص کردند، چرا ما مرتب این را قُلمبه سُلمبه کنیم؟! چرا مرتب بر خودمان سخت بگیریم؟! چرا مرتب...؟! نه، انسان می‌تواند به همین کیفیت عمل کند.

لذا در مسئلهٔ تغذیه باید این جهت رعایت شود که انسان در موارد مشکوک، از آن غذا مصرف نکند (حالا مورد حرمت که هیچ) و بداند که اگر مصرف کند تأثیر سوء دارد. در بعضی از مواضع که چاره‌ای نیست، انسان می‌تواند این عملی را که بنده گفتم انجام بدهد و دیگر در آنجا برای او مشکلی پیدا نخواهد شد. این مسئله مربوط به جنبهٔ ملکوتی و مثالی غذا و مأکولات است. و همان‌طوری‌که خدمت

رفقا عرض شد، این قضیه هم در مورد اشتغال و هم در مورد کارهایی که انسان انجام می‌دهد، ارتباطاتی که با افراد دارد، صحبتی که با افراد می‌کند هم صادق است و در این موارد هم جریان دارد، تمام اینها دارای یک صورت مثالی و ملکوتی هستند که نفْس انسان با آن صور ملکوتی، وحدت و اتحاد پیدا می‌کند و به‌واسطهٔ آن صور ملکوتی و مثالی است که توفیق برای عبادت و توجه و تقرب پیدا می‌کند یا نمی‌کند. این به او برمی‌گردد. و تا نفْسِ انسان آمادگیِ برای توجه به پروردگار را پیدا نکند، انسان نمی‌تواند خود را برای این مسئله آماده کند، روحش کسل است، اگر هم برای نماز بلند شود، با روح کسل نماز را می‌خواند، مُکرَه می‌خواند، خودش اشتیاق ندارد، انبساط ندارد، زیرا توجه به پروردگار باید با نفس نورانی و صورت مثالیِ نورانی باشد، در حالتی‌که این شخص آن صورت ملکوتی و مثالی خود را با کارها و مأکولاتی که دارای صورت مثالی نامناسب هستند، مشوه و مکدر کرده است، لذا انسان در خودش کسالت می‌بیند، کدورت می‌بیند، سستی می‌بیند، رخوت می‌بیند و حالا شد شد، نشد نشد،

حالا بگیریم بخوابیم! حالا این کار را هم نکردیم، نکردیم! این را در خودش مشاهده می‌کند. عرض کردم اینها مسائلی است که دقیقاً با عبادتِ انسان بستگی دارد و امام صادق علیه‌السّلام هم که در اینجا نسبت به تغذیه تأکید می‌کنند، به‌خاطر همین قضیه است.

کلام امام صادق علیه‌السلام در مسئلهٔ تغذیه مربوط به امور مشتبه است نه مربوط به امور محرمه

إن‌شاءالله در جلسهٔ دیگر عرض خواهیم کرد که امام علیه‌السّلام اصلاً نسبت به حرمت صحبت نمی‌کند، بلکه نسبت به کم‌خوری، پرخوری، آن چیزی که مفید است و آن چیزی که مضر است و... صحبت می‌کنند و به اینها می‌پردازند، همهٔ اینها برگشتش به این مسئله است. یعنی یک حلقات زنجیری است به‌هم پیوسته که همهٔ این حلقات باعث می‌شود که آن حالت روحی انسان که تعلق أکید با بدن و ظاهر انسان دارد، آن دست‌خوش تغییر قرار بگیرد، همهٔ حرف‌ها مربوط به آن است والاّ انسان زیاد بخورد و شکم خودش را هم پر کند، خب

این چه ارتباطی به نماز دارد؟ چه ارتباطی به اتصال انسان دارد؟ هیچ، البته ارتباط دارد، حالا ارتباطش را باید عرض کرد که به چه نحوه است. کم خوردن و زیاد خوردن چرا باید به سلوک سالک ارتباط داشته باشد؟ غذای مشتبه خوردن، چرا باید ارتباط داشته باشد؟ حالا مشتبه را عرض کردیم، اما نسبت به خود غذا و تغذیه و تأثیر آن در بدن، غذاهایی که موجب غلظت خون است، غذاهایی که موجب رقت خون است، غذاهایی که جنبهٔ صفراوی یا سودایی انسان را زیاد می‌کند، همهٔ اینها در کیفیت تأثیر ذکری که سالک دارد، دخالت دارد، همهٔ اینها دخالت دارد. حالا بعضی از اینها را إن‌شاءالله عرض می‌کنیم که مثلاً فلان ذکری که داده می‌شود، تأکید می‌شود که همراه با این ذکر باید این نوع رژیم غذایی إعمال بشود، حالا عرض می‌کنیم که این برای چیست و اگر غیر از این باشد چه مسائلی ممکن است به‌وجود بیاورد؟ همهٔ اینها اسراری است که بعضی از اینها را می‌توان گفت و بعضی را انسان باید خودش به آن جنبه‌ها برسد. إن‌شاءالله از باب نمونه، مسائلی را بعداً برای رفقا عرض خواهیم کرد.

تأثیر تغذیه در حرکت و توقف انسان در مسیر سیر و سلوک

علیٰ‌کلّ‌حال این مسئله‌ای است که انسان باید روی این مسئله فکر کند که علت تحذیر بزرگان نسبت به هر نوع غذا خوردن و به هر کمیتی خوردن، به‌خاطر تغییری است که در صورت مثالیهٔ نفس به‌واسطهٔ نوع غذا و کمیت غذا حاصل می‌شود و آن صورت مثالیه در حرکت و توقف انسان، نقش اساسی دارد.

بیان بعضی از نکاتی که بزرگان در این مسئله، هم خودشان عمل می‌کردند و هم به شاگردانشان توصیه داشتند، و فهمیدن اختلاف بین مطالب مختلفی که از آنها نقل شده است که در چه موقع و در چه زمینه‌ای، انسان چه عملی را انجام بدهد که موافق و منطبق با مصلحت او باشد، إن‌شاءالله اینها برای مجالس بعد.

اللهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد